

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

عبداللطیف صدیقی للندری
کانادا - ۲۲ دسمبر ۲۰۰۹

ازینکه هر دو سروده در یک فضای خاص به میان آمده است،
آزومندم که استثناءً هر دو پارچه توأمان نشر گردد!

جانستانی

دلدار می رباید با عشوه جوانی
گفتم که عاشق هستم شیدای روی دلبر
گفتم که بنده گردم در پیش چشم مستت
گفتم که لب لب ها چاره نکرد ما را
گفتم که زلف مشکین با خون که بشستی
گفتم ز لعل نوشین بنواز بنده ات را
در آسمان چشمت سیاره ها درخشند
گفتا غم که داری کز دیده خون فشانی
در عشق بسته ام دل ما را فروغ جانی
گفتا ترا چه باشد چندان که ناتوانی
گفتا میسرت نیست بگذار جانستانی
گفتا که گپ دراز است این راز میندانی
گفتا به یک دو بوسه منما فدا جوانی
چون شمع روشن دل تابنده بتانی

گفتم چه می نماید در دیده ات لطیف

گفتا که ظاهر من، غایب تو می ندانی

راز و نیاز عاشقانه

پرسیده از منش یار با عشوه و طراری
گفتم که گشته والسه شیدای روی دلبر
گفتم که دل گدایت، بی نام و بی نشانم
گفتم که رفت جانم حاصل نگشت کامم
گفتم که لبان لعلت کسردست بی قرارم
گفتم گره بکشای زان طره های مشکین

گفتم لطیف خود را مزمای در فراق

گفتا: نداردت سود، این عذر و بیقراری